

یادداشت:

متن زیر را که پیش از این روی برخی سایت ها هم آمده، یکی از دوستان لطف کرده و برای ما فرستاده است.

متأسفانه از افغانستان و به ویژه مردم بسیار ستمدیده آن کمتر اطلاع قابل اتکائی در رسانه ها دیده می شود. خواندن این متن فرصتی ست برای آشنایی بیشتر با این کشور همسایه و در راه همبستگی انترناسیونالیستی بین قربانیان نظام سرمایه داری جهانی. در فصل «افغانستان» سایت ما مطلب دیگری نیز از لطیف پدram هست. اندیشه و پیکار

* * * * *

نوروز ۱۳۸۸

مصاحبه ی سارا روزبه با

عبد اللطیف پدram

رهبر و رئیس کمیته ی اجرائیه ی کنگره ی ملی افغانستان

«افغانستان کشور جوانان است»

«حل عادلانه ی مسئله ی ملی (مسئله ی اقوام) جز در چهارچوب یک نظام دموکراتیک غیر متمرکز، در سیستم دموکراتیک فدرال، میسر نیست... قابل یاد آوری میدانم در هر ایالت نیز قوانینی که تضمین کننده ی حقوق اقلیت های قومی باشد باید تدوین و تصویب گردد... قانون اساسی باید تغییر داده شود و جنبه هایی که امر دموکراتیک را تقویت می کند و تحقق نظام دموکراتیک فدرال را میسر می سازد درج قانون اساسی فدرال گردد...»

«...اگر عدالت انتقالی جاری می گردید، مردم امروز موافقت نمی کردند که طالبان به همین سادگی به قدرت بر گردند. حد اقل این است که همه ی این رژیم ها، حداقل از زمان ظاهرشاه به بعد می بایست مورد داوری کمیسیون های حقیقت یاب قرار می گرفتند و می بایست عدالت بر همه آن ها جاری می شد، اشتباهات و جنایات انگشت نما می گردیدند...»

پرسش: تجربه ی حد اقل صد سال گذشته ی افغانستان نشان می دهد که هیچ کدام از دولت ها و دولت مرد های افغانستان اقبال زیادی در دولت داری و دولت - ملت سازی نداشته اند ، دلیل یا دلایل آن چیست؟

پاسخ: نه تنها دو صد سال قبل، که از ۱۷۴۷ میلادی به این سو پیوسته شکست خورده ایم. افغانستان در چهار چوب مرز هایی ایجاد شده که بریتانیای کبیر و روسیه ی تزاری مشخص کرده بودند. در چهار چوب مرز های جعلی و استعماری. این سر زمین که در زمان احمد شاه ابدالی تا سال های زیادی پس از او « خراسان» نامیده می شد به شاخه ی می ماند که از بدن درخت « گشن بیخ و بسیار شاخ» خود بریده شده باشد. از جانب دیگر چگونه ممکن بود، مثلاً شاه شجاع سکاندار تمدنی شود که پشت

سرآن کورش کبیر خوابیده و اولین اعلامیه ی حقوق بشر را در جهان باستان منتشر کرده است. با دو چرخه ی شکسته نمی شود قطار عظیمی را به حرکت در آورد. این بود که به سخن فروغ فرخزاد «هیچ گاه پیش نرفتیم، فرو رفتیم». ما، دولت هیچ گاهی به طور واقعی و حقیقی نداشته ایم و هنوز هم نداریم؛ که مصداق تعریف نظریه ی دولت باشد. دولت به نظر من مظهر عالی ترین نوع رابطه ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که آحاد مختلف مردم در چهارچوب سرزمین و جغرافیای مشخص ایجاد می کنند و مرز های سیاسی خود را تعیین می کنند. در واقع ما دولت نداشته ایم و نداریم؛ در سرزمینی که بیشتر از ۱۴۰۰ کیلو متر مرز آن معلوم نیست و مورد مناقشه است، چگونه می توان از دولت و ملت واحد سخن گفت؟ بعضاً عده ای با تعصب قومی به عبد الرحمن ارجاع می دهند او را و زمان او را عصر دولت مرکزی و دولت مداری، تلقی می کنند. آن دولت داری ناکام ترین تجربه در امر دولت سازی و ملت سازی بود. بسیاری از قتل و کشتار ها، بی اعتمادی میان اقوام و تداوم آن در روزگار ما محصول همان «دولت مرکزی» عبد الرحمن خانی است. یاد مان است در تاریخ افغانستان نوشته اند که آن دولت، بر هزاره جات مالیات سنگین وضع کرده بود و از خر نر هم مالیات روغن می گرفت. با چنین دولتی از حکومت به عنوان ابزار کارآمد نمی شود استفاده کرد. حکومت عبد الرحمن خان به عنوان ابزاری در دست دولت ممثل [نمایانگر] همه نوع فساد، استبداد و استثمار همان «دولت مرکزی» بود، به همین دلیل و دلایل دیگر هر از گاه گرفتار جنگ داخلی بوده ایم، تا بیاییم اعتماد سازی کنیم جنگ داخلی و قومی دیگری شروع شده است؛ از این درخت تلخ (جنگ) نمی شود میوه ی شیرین بدست آورد، جنگ نمی سازد ویران می کند.

پرسش: چگونه می توانیم این هفت سال پسین را در متن يك قرن گذشته مطالعه نماییم؟

پاسخ: سخن معروفی داریم که «گذشته چراغ آینده» است. افغانستان در قرن هجدهم و اوایل قرن بیستم میدان نبرد دو بازیگر اصلی بریتانیا و روسیه ی تزاری بود. به قول احمد رشید و روبین تعداد بازیگران اکنون زیاد شده است. افغانستان هم بز است و هم میدان بز کشی. در همان موقعیت ژئوپولیتیک خود، مردم افغانستان هم نظاره گر و هم قربانی این بازی اند؛ بازی بی رحم و خونریز مثل خود بز کشی. با غیاب مردم در تعیین سرنوشت شان مواجه هستیم دیگران بی حضور ما سرنوشت ما را رقم می زنند؛ مثل گذشته افرادی را هم «تراشیده و صیقل خورده» بر ما گماشته اند، حتا صدای شاه شجاع هم به گوش ما نمی رسد [که می گفت] «من در بند انگلیس ها هستم شما به جهاد خود ادامه بدهید».

«سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد/ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد»

ما باید خود سرنوشت خود را تعیین کنیم؛ اگر اکنون دست مان خالی است به دوره های پر شکوه تمدنی مان باید نگاه کنیم؛ روح های وجود دارند که در ما دمیده شوند. نزدیک ترین آن فرمانده مسعود است. آزادی و استقلال (با وجود سر و صدا های بسیاری مثل جهانی شدن، تضعیف دولت-ملت ها و غیره) باید مسئله و دغدغه ی اصلی ما باشد، آزادی مقدمه و تمهید هر نوع استقلال و پیشرفت است. یاد بگیریم باید خود مان هم کمی اندیشه کنیم، ما با سقوط اندیشه و تفکر مواجه هستیم و طبعاً حافظه ی تاریخی. دهه ی بیست و سی میلادی دهه ی دیگرگونی های چشمگیر و سازنده گی در منطقه بود: سواد آموزی، آموزش و پرورش، راه سازی، تشکیل نیرو های دفاع ملی و غیره. رهبران انقلاب اکتبر و شخصیت های مانند اتا ترک، رضا خان، به روی هم رفته منشأ تحولات قابل توجه گردیدند. آن تحولات و کوشش ها منتج به نتایج مهم در سمت و سوی تجدد خواهی شدند ما باز نتوانستیم از آن فرصت ها استفاده کنیم. یکی از دلایل آن در کنار دلایل دیگر فقدان رهبری ملی، آگاه و با فرهنگ بود.

پرسش: برای این که عدالت اجتماعی و سیاسی، خلاصه عدالت در همه سطوح آن تحقق بیابد چه باید کرد؟

عدالت؟ پروفیسور هایک اتریشی دوست نزدیک کارل پوپر گفته است: تنها ابلهان از عدالت سخن می گویند. سخن گفتن از عدالت کار آدمان مبتذل و عادی است! هایک، از بزرگترین و معروف ترین تئوریسن های اقتصاد و نظریه پردازان علوم سیاسی و اجتماعی، با تعهد آشکار به نئولیبرالیسم و امپریالیسم است. در چنین متنی از تفکر عدالت تأمین نخواهد شد. مبانی نظری سیستم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی افغانستان بعد از کنفرانس بن همان نظریه ی هایک و سایر نظریه پردازان نئولیبرال است؛ برای همین کنگره ی ملی و اینجانب به مثابه ی رهبر آن، کل نظام را در تمام سطوح در برابر سؤال قرار دادیم. در باز خوانی مجدد مارکس باز به این نقطه رسیدم که: نظریه باید مصداق خود را باز بیافریند و در بازگشت دیالکتیکی به سوی خود، خود را غنی بسازد. این رابطه همان رابطه ی دیالکتیکی تئوری و پراتیک است. آیا عدالت را به مثابه ی ارزش عالی قبول داریم یا نه؟ نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی موجود افغانستان به عدالت نمی رسد؛ چرا که «خانه از پای بست ویران است» (سعدی) بحران سکلیک [ادواری] سرمایه داری نشان داد، نظام سرمایه داری آخرین نظام نیست و تاریخ هم به پایان نرسیده است. پس برای رسیدن به عدالت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می باید پیشاپیش نظریه ی عدالت را هم بپذیریم. در علم چیز های هست که مورد مهر و قبول «ارزش نیست».

پرسش: مسئله ی ملی؟

پاسخ: این از پیچیده ترین مسایل افغانستان است. بحث برای حل این مسئله قربانی های زیادی گرفته است. بهترین فرزندان این سر زمین صرف به خاطر این که خواهان حل عادلانه ی مسئله ی ملی در افغانستان شده بودند به جوخه های اعدام سپرده شدند. عده ای به این باور بوده و هستند که با حل مسایل طبقاتی تحت رهبری یک حزب پیشرو (مارکسیست-لنینست، در همان فرم کلاسیک) مسئله ی اقوام خود به خود حل می شود. عده ای فکر می کردند و فکر می کنند که با پیشرفت جامعه و گذار به یک جامعه ی سرمایه داری، باز مسئله ی اقوام و ستمگری قومی بر اقوام دیگر از میان می رود. شماری بر این باور بوده و هستند که طرح مسئله با هر شکلی باعث تشدید اختلافات قومی می شود: در واقع می خواهند به جای طرح مسئله و یافتن راه حل صورت مسئله را پاک کرده و اصل مسئله را نادیده بگیرند.

من به این باورم که مسئله ی اقوام مثل مسئله ی «زنان» است. تا با آن و برای حل آن برخورد خاص صورت نگیرد، این مسئله به خودی خود حل نمی شود. درجه ی حساسیت ها و این که یک مسئله در میان مسایل مختلف به مسئله ی اصلی مبدل می شود، نیز در میان است. کاری به کار بقیه کشورها نداریم جز این که به آن ها رفرانس بدهیم. هرچه باشد حد اقل این است که مسئله ی اقوام (مسئله ی ملی) به جدی ترین مسئله تبدیل شده است. از تاریخ تشکیل افغانستان (۱۷۴۷) تا اکنون این مسئله باعث جنگ ها، خونریزی ها و بی اعتمادی های زیادی شده است. اکنون می باید به آن روبرو شویم و یک میکانیسم و راه حل عادلانه برای حل آن بیابیم. اتحاد جماهیر شوروی خواست بقیه اقوام را در کادر فرهنگ و تمدن روسی حل کند، دیدیم که نشد به مجرد فرو پاشی قدرت، اقوام به لانه های قومی خود برگشتند. در نمونه های پیشرفته ی سرمایه داری، باز این مسئله و مشکلات ناشی از آن را به صراحت می بینیم: ایرلند در بریتانیا ی کبیر، کورس در فرانسه، باسک و کاتلان در اسپانیا.

افغانستان موزائیکی از اقوام، زبان ها، عادات و مذاهب است. نزدیک به سه قرن تجربه نشان داده است که نظام سیاسی متمرکز در افغانستان کارایی ندارد، ادعای آن وجود داشته اما همیشه این

کشور به نحوی فاقد نظام مرکزی بوده است، یا با ریاست تنظیمیه‌ها اداره شده، یا نایب‌الحکومگی‌ها، مثل قَطْعَن [یا قَدْعَن، در شمال شرقی افغانستان، جنوب شرقی بدخشان] و ترکستان و غیره یا حاکم اعلی‌ها، مثلاً حاکم اعلی‌هرات، یا قندهار یا جلال‌آباد و غیره. یا به صورت زون‌ها [ناحیه‌ها] در زمان حکومت به اصطلاح دموکراتیک خلق: زون شمال، زون شرق، زون جنوب و امثالهم. بنا بر این حل عادلانه‌ی مسئله‌ی ملی (مسئله‌ی اقوام) جز در چهارچوب یک نظام دموکراتیک غیر متمرکز، در سیستم دموکراتیک فدرال، میسر نیست. ولایات افغانستان دارای سطح رشد نا موزون می‌باشند. بنا بر این می‌باید ایالات این حق را بیابند که با توجه به قانون اساسی فدرال تا حدودی در مناطق خود قانون‌گذاری نمایند. لازم نیست و درست نیست، ولایاتی مثلاً بلخ یا هرات، بدخشان یا کابل و جلال‌آباد را به خاطر عقب‌ماندگی جنوب در منگنه قرار بدهیم و منتظر پیشرفت جنوب نگهداریم. این ولایات و شمار دیگری می‌توانند به سرعت به سوی دموکراتیزه شدن (اگر نظام دموکراتیک باشد) حرکت کنند. بعضی ولایات از چنان سطح بالای اجتماعی و فرهنگی برخوردارند که شماری از ولایات دیگر بهره‌مند نیستند. نظام دموکراتیک غیرمتمرکز اجازه می‌دهد ولایاتی که توان رشد و ترقی دارند ترقی کنند. نظام دموکراتیک فدرال که حزب ما پیشنهاد می‌کند، با وجود جدی بودن و خوف‌انگیز بودن مسئله‌ی اقوام (مسئله‌ی ملی) تنها از موضع اقوام حرکت نمی‌کند. با همه‌جان سختی «مسئله‌ی ملی» حل دموکراتیک مسئله‌ی ملی یا به زبان دیگر اختلافات میان اقوام یکی از الیمان‌های [عناصر] مهم در تقسیمات ایالات فدرال خواهد بود اما نه همه‌ی آن. سیستم فدرال با توجه به ویژگی‌های خاص افغانستان ایجاد باید شود. البته از نمونه‌های اسلامی و غیر اسلامی (منظور کشور‌های مسلمان و غیر مسلمان است) می‌توان بهره‌جست. نمونه‌ی آلمان، نمونه‌ی هند، نمونه‌ی سوئیس، کانادا، آمریکا، نمونه‌ی پاکستان و غیره. (نصب‌العین) حزب ما همانا دموکراتیزه شدن و عادلانه شدن نظام سیاسی و به تبع آن همه امور زندگی در افغانستان می‌باشد. من به این باورم حتی اگر افغانستان یک کشورتک قومی هم باشد باز می‌باید، به دلیل همان نامتوازن بودن سطوح مختلف رشد و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی، نبودن دولت-ملت، نبودن بازار ملی و گسیختگی جغرافیائی میان ولایات، به صورت نظام دموکراتیک فدرال اداره شود. هم از این راه ما می‌توانیم به سوی شایسته‌سالاری، نخبه‌سازی، و حقوق شهروندی حرکت کنیم. اگر دغدغه‌ی مهم اصل ملت-دولت شدن است باز یک راه نداریم، راه‌های مختلف وجود دارد. سیاست به بیان «هانا آرنت» میدان اقتناع است اگر نتوانیم بر سر راه حل‌ها به اجماع برسیم کشور ما به خطر تجزیه مواجه خواهد شد. به سخن اقبال لاهوری رجوع کنیم: «تمیز رنگ و بو بر ما حرام است...» من با تبعیض و تبعیض طلبی به هر نوعی که باشد مخالفم. من با شوونیسم و فاشیسم از هر نوع، با هر اسم و رسمی که باشد مخالفم. اگر پرورده‌ی یک «گلستان» و یک نو بهار هستیم، باید فضایی مساعد کنیم که اعم از پشه‌ای، بلوچ، ترکمن، هندو، قزلباش، اوزبیک، نورستانی، پشتون، تاجیک و هزاره و غیره... مثل همان «گل‌های زیبای اقبالی» در کنار هم بنشینیم و از آب و آفتاب میهن مان مساویانه بهره‌مند شویم. زهی سعادت! قابل یادآوری میدانم در هر ایالت نیز قوانینی که تضمین‌کننده‌ی حقوق اقلیت‌های قومی باشد باید تدوین و تصویب گردد. دولت فدرال موظف است زمینه‌ی رشد متوازن ایالات را فراهم کند. به زبان دیگر باید فرصت‌ها و موقعیت‌های بوجود بیایند تا ایالاتی که از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عقب‌مانده هستند در مسیر رشد، توسعه و ترقی قرار بگیرند. فدرالیسم نه باید یک فدرالیسم توتالیتر باشد. قانون اساسی باید تغییر داده شود و جنبه‌های که امر دموکراتیک را تقویت می‌کند و تحقق نظام دموکراتیک فدرال را میسر می‌سازد درج قانون اساسی فدرال گردد. یکی از اساسی‌ترین نیازها مکتوب کردن و قانون‌مند ساختن خواست‌های دموکراتیک است؛ نیز عناصر دموکراتیک عرفی که می‌توانند با خواست‌های دموکراتیک مدرن گفتگو کنند در جایگاهی مناسب خود قرار داده شوند.

پرسش: اما مسئله ی کوچی ها؟

پاسخ: کوچی های افغانستان هموطنان ما هستند و باید در محلاتی سکنا بر گزینند، از زندگی مدرن بهره مند شوند، - آموزش و پرورش، بهداشت و غیره. در افغانستان کوچی ها فقط و فقط از میان قوم پشتون بر نخاسته اند شمار دیگر اقوام غیر پشتون هم کوچی دارند. برای گروه های که کوچ شاخص اصلی زندگی آن هاست، برای مردمان «فصل گرد» قوانین و کنوانسیون های حمایتی و جود دارد. به آن قوانین باید اعتنا شود. مشکل ما فراتر از این مسایل است، سر شماری ملی صورت نگرفته، وقتی که مشخص نیست جمعیت اصلی افغانستان چند است، معلوم نیست قبایل مرزی می خواهند با افغانستان باشند یا پاکستان، چگونه می توانیم کوچی ها را سر شماری کنیم؟ در عین حال فرامین نوشته شده و نا نوشته شده وجود دارد که کوچی ها حق دارند با خود اسلحه حمل کنند و بقیه ی مردم ده نشین باید خلع سلاح شوند طبیعتاً کوچی ها را از نظر نظامی نسبت به دهنشین ها در موقعیت برتر قرار می دهد، نتیجه ی آن را در سال ۸۷ خورشیدی در بهسود، در هزاره جات ما شاهدیم. ۲۰ هزار خانواده ی دهنشین غیر کوچی از مناطق شان اجباراً کوچ داده شدند و شماری بی رحمانه به قتل رسیدند. رژیم هیچ اقدام حمایتی از مردمان ده نشین و بومی انجام نداد. بلکه درسر کوب آن ها مستقیم و غیر مستقیم نیز نقش داشت، پس چگونه می توان اعتماد سازی قومی کرد؟ برای همین است که قهرمان قومی برای قومی دیگر قابل قبول نیست، و نه تنها قابل قبول نیست که به یکدیگر مثل دشمن نگاه می کنند. خواست های اقوام به خواست های سیاسی مبدل گردیده اند. این است که مسایلی مثل زبان، فرهنگ و مسئله ی کوچی ها یا مردم «فصل گرد» و شماری خواست های دیگر به شدت هویت سیاسی گرفته اند، چیزی فراتر از يك خواست ساده وموضوع عادی حقوقی اند. در نگاهی به این مسایل به گذشته، حال، آینده و جای پای خود در تاریخ نظر دارند؛ به حق های ضایع شده، سر های بریده و فریاد های در گلو خفه شده ... سال ۱۳۸۷ سال در گیری زیاد بر سر مسایل زبانی شد. بر کسی پوشیده نیست که زبان فارسی زبان بین الاقوامی در افغانستان است. ۹۰ درصد مردم افغانستان متکی براین زبان باهم گفتگو می کنند. زبان علم و فرهنگ، بازار، تجارت و تفاهم است. يك بلوچ با يك ترکمن اگر مواجه شود باید به زبان فارسی باهم گفتگو کنند، اما رژیم اجازه نداد در کنار کلمات مثل پوهنتون و یونیورسیتی دانشگاه هم نوشته شود. این تبعیض آشکار زبانی را نشان داد. دانشجویان چند روز در ولایات بلخ، کابل و تخار بر سر این که باید کلمه ی دانشگاه هم اضافه شود، تظاهرات کردند. حد اقل يك تن از ژورنالیستان در ولایت بلخ به خاطر این که کلمه ی «دانشگاه و دانشکده» را به کار برده بود به دستور وزارت فرهنگ از کار بر کنارش کردند و مورد باز پرس قرار دادند. با چنین وصفی چگونه می توان از اعتماد سازی قومی، ملی و وحدت ملی سخن گفت؟

پرسش: مناقشه بر سر «خط دیورند» [Durand Line] سرحد کنونی بین افغانستان و پاکستان [چقدر بر تیره شدن روابط میان دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان اثر داشته است؟

پاسخ: تمام مرزهای سیاسی افغانستان در سال ۱۸۹۳ با کشور های همسایه بوسیله ی امیر عبدالرحمن خان تعیین گردیده اند. بعد از عبدالرحمن خان هم، بعد از استقلال افغانستان از چنگال بریتانیای کبیرهم امان الله خان پذیرفت که این خط مرزی و نهایی شده است. بنا بر این افغانستان نمی تواند ادعا کند که این مرز را قبول ندارد. اینجانب به عنوان رهبر کنگره ی ملی افغانستان بار ها از رژیم آقای کرزی طی کنفرانس ها و اعلامیه های مکرر تقاضا نمودم اگر اسنادی مبنی بر اینکه خط دیورند به رسمیت شناخته نشده وجود دارد و میتوان بر آن اساس به مراجع حقوقی و بین المللی مراجعه کرد باید اسناد از طریق رسانه ها در اختیار مردم افغانستان قرار داده شود تا مردم مطلع و بسیج شوند،

هیچ گاهی رژیم پاسخ نداد، چرا؟ پیدا است که ماجرای دیورند ماجرای حل شده است، اما تنش بر سر خط دیورند، باعث بحران مداوم، تنش و تیرگی روابط میان دو کشور همسایه شده است. حکام هردو کشور، و نیز حلقاتی از هردو سوی «خط دیورند» از این تنش به نفع اقتدار خود استفاده های نامبارکی کرده اند. پاکستان به عمق استراتژیک نیاز داشته، و در درگیری ها با هند بر سر مسئله ی کشمیر از این تنش استفاده کرده است. سران قبایل مرزی هم هرگاه که تنش زیاد شده هم از افغانستان و هم از پاکستان، به منظور ظاهراً حمایت از این یا آن طرف خط، از هردو رژیم (رژیم کابل و پاکستان) پول های کلانی به جیب زده اند. با توجه به همه این مسایل می توان گفت که قربانی اصلی در این میان مردم افغانستان بوده اند. از هر قومی و قبیله ای. این منازعات موجب آن گردید که مردمان بی نوا و مظلوم ساکن دو سوی مرز (قبایل سرحدی) از رشد، پیشرفت و سواد محروم بمانند. قانون مدرن بر آن ها جاری نشود، در نوعی زندگی بدوی بسر ببرند. مناقشه های بی مورد و ناسودمند بر سر یک موضوع کاملاً پایان یافته (خط دیورند) زمینه ساز مداخلات هردو طرف در گیر در امور یکدیگر شده و نیز زمینه ی بسط فرهنگ بدوی و قبیلوی [قبیله ای]، قاچاق مواد مخدر و اسلحه و کالاها ی غیر قانونی و غیر مجاز را در این سوی خط نیز فراهم ساخته است. افغانستان از این بابت گرفتار مشکلات زیادی شده است. شایعه سازی و تبلیغات بر سر این خط و عدم بسط و انفاذ [اجرای] قوانین مدرن در این منطقه (منطقه ی مرزی) یکی از عوامل مهم در بی ثباتی منطقه بوده نیز به پروسه ی دولت-ملت شدن ضربات سنگینی وارد کرده است. بنا بر این پیشنهاد من این است که به این ماجرا پایان ببخشیم و مرزمان را تعریف کنیم. وقتی مشخص نباشد چه کسی از افغانستان و چه کسی از پاکستان است، چگونه می توانیم برنامه های ملی مان را تطبیق بکنیم؟ چند میلیون انسان معلوم نیست افغانستانی اند یا پاکستانی؛ یا کارت هویت ندارند، یا چند کارت شناسائی دارند، چگونه می توان سر شماری نفوس کرد؟ در نهایت آنچه حکام امروز افغانستان بعد از امضای آن توسط حکام پیشین، که آن خط را به حیث خط مرزی به رسمیت شناخته اند می گویند، چیزی نیست جز ادعای بی سند و بی بنیاد، به قول شکسپیر «هیاوی بسیار بر سر هیچ». بسیاریدشوار و بعضاً ناممکن خواهد بود که جغرافیا و خطوط سیاسی ای که کشور های مختلف جهان را از هم جدا ساخته اند به ساده گی تغییر کند اگر مسئله ی جدایی میان خانواده ها و اقوام خویشاوند مد نظر باشد در قاره های دیگر نیز نمونه های زیاد داریم، اما بهتر است نزدیک تر نگاه کنیم: جدایی میان اقوام ازبیک، ترکمن و تاجیک در دو سوی رودخانه ی آمو یا بلوچ ها و بواز تاجیک ها و هزاره ها در مرز های ایران، پاکستان و افغانستان در غرب و جنوب غرب. جاری شدن قانون بر قبایل مرزی با پاکستان، بار دیگر مشخص شدن خط دیورند موجب آن نمی شود که اقوام باهمدیگر دیدار و گفتگو داشته باشند. دیوار آهنین کشیده نخواهد شد. اگر واقعا چنین نگرانی در میان است تکلیف اقوام که نیمه ی بیشتر شان در کشور های همسایه است چه خواهد شد؟ باید منصفانه بر خورد کنیم.

پرسش: اما زنان و مسئله ی زنان در افغانستان؟

پاسخ: مسئله ی زنان یکی یا دوتا نیست، مسایل نیمی از جامعه ی ما یا جهان ویا بیشتر از آن است. در این فرصت کوتاه نمی توانم به همه ی آن مسایل و گرفتاری ها، مبارزات، شکست ها، سرکوب ها، نیز پیشرفت ها و دست آوردها پردازم و سخن بگویم. آنچه عجالتاً می توانم نگاه کنم این است که جنبش اجتماعی زنان در افغانستان نداریم. اگر حرکت های کم و کوتاهی وجود داشته مردان از آن حمایت نکرده اند. بعضاً متأسفانه و با دریغ باید گفت [که] زنان هم حمایت نکرده اند. در انتخابات ریاست جمهوری اول زمانی که از کاندیداها خواسته بودند، در یک اجلاس روبه رو به پرسش های زنان پاسخ بگویند، من در آن اجلاس از ضرورت باز بینی در قوانین و مسایل فقهی به نفع زنان و مردان سخن گفتم و

از ضرورت مترقی کردن قوانین، عادلانه کردن ازدواج، طلاق و حق همسرگزینی، حق سفر و مسافرت، کار و اشتغال و سلطه بر بدن... فردای آن روز دیوان عالی افغانستان علیه من فتوا داد، در آن فتوا خواسته شده بود [که] از لیست کاندیداها حذف شوم، و به دادگاه معرفی شوم، تحت پی گرد قرار بگیرم و در نهایت از نو «کلمه عرضه» کنم، شگفت انگیز این است که زنان ازمن دفاع نکردند که بماند، شمار زیادی از آن ها علیه من موضع گرفتند، شمار مرد ها که ازمن دفاع کردند بیشتر از شمار زنان بود. در پارلمان عده ای از زنان بر ضد حق مسافرت خود رای دادند، و خواهان مسافرت با محرم شرعی خود شدند. من با برخی دیدگاه های ملالی جویا موافق نبودم، اما با آنچه در باره ی حقوق زنان می گفت موافق بودم، باز وکلای زن، اکثریت آن ها، بر ضد وی موضع گرفتند، او را محکوم کردند و رأی دادند ممنوع الخروج شود. بگذریم. معدود زنان تحصیل کرده و روشن فکر و فعال هم گرفتار و در گیر «انجو N. G. O.» ها شدند، انجوهایی که خود را به جای جامعه ی مدنی نشانده اند و ربطی به جامعه ی مدنی و فعالیت های آن ندارند. وقتی طالبان بر افغانستان مسلط شدند و زنان از کار، اشتغال، آموزش، پرورش بهداشت و غیره محروم شدند، مردان اعتراض نکردند، از زنان حمایت نکردند. علل زیادی باعث سلب حق و آزادی زنان شده اند. اکثریت زنان، به علت سرکوب های مستمر، خشونت، تحقیر و تهدید، اعتماد به نفس را از دست داده اند. این حالت روح آن ها را افسرده و پرده نشین ساخته است، تنها و منزوی. خود سوزی ها و خود بر بادی ها بی علت نیستند. در افغانستان سه مسئله ی مهم داریم «مسئله ی اقوام»، «مسئله ی زنان» و موضوع مهم دیگر «ستم طبقاتی» است. این ها پدیده های حاد اند. مکانیزم ها و رابطه ی قدرت را به درستی باید مطالعه کنیم. درسال های مهاجرت آفاق نسبتاً نوینی در برابر زنان کشور گشوده شد، اما باز نتوانستند جنبش های اجتماعی خود را بیافرینند، چرا که در دیگر حیطه ها نیز ما با فقدان جنبش های اجتماعی مواجه هستیم. حتا نتوانستند یادمان های نسبتاً آزاد زمان محمد ظاهر شاه، سردار محمد داود خان، و اقتدار حزب دموکراتیک خلق!! را فرا بخوانند. انگار از ریشه ی آزادی هیچ فعلی در هیچ زمانه ای اشتقاق نشده بود (با وام از استادام واصف باختری). به هر انجام کوشش های فردی هم ارجمنند اما فقط می توان با به راه اندازی جنبش های زنان در برابرقوهی از سنت ها، عادات و بد آموزی ها مقاومت کرد و به پیش رفت.

پرسش: جوانان در چه وضعی به سر می برند؟

پاسخ: افغانستان کشور جوانان است و به سخن دیگر اکثریت قاطع جمعیت افغانستان را جوانان اعم از (دختر و پسر) تشکیل می دهند. این قشر که بیشترین قربانی را در سال های جنگ داده است و محرومیت کشیده است، اکنون هم در وضعیت مناسبی قرار ندارد برخی تصامیم ملی در «لویه جرگه» ها گرفته می شود که اکثراً متشکل از نسل سالخورده اند. برای جوانان در تصمیم گیری های بزرگ جرگه ها و «لویه جرگه» ها موقع و فرصت حضور داده نمی شود، جوانان به مدارس، مکاتب، دانشگاه ها جذب نمی شوند، اگر از دانشگاه ها فارغ می شوند، سال های طولانی در انتظار کار و تعیین سرنوشت باقی می ماند. با فقر و مشکلات زندگی می کنند. اینجانب در جریان مبارزات انتخاباتی (دور نخست ریاست جمهوری) ضرورت ایجاد وزارت جوانان را به عنوان یکی از اهداف استراتژیک خود مطرح کردم. وزارت جوانان ایجاد شد، اما به زودی این وزارت را تعطیل کردند و چیزی در حد ریاست، در چهارچوب وزارت فرهنگ به جوانان قائل شدند. «انجو بازی» خطر دیگری است که جوانان را تهدید می کند. با ایجاد شغل های کاذب در این و آن «انجو» ای که معلوم نیست چند روز یا ماه یا سال عمر دارد، جوانان را کاذبانه مشغول می سازند، و سعی می کنند غیر سیاسی شوند تا مزاحمتی برای دولت و نهاد های بین المللی ایجاد نکنند. در واقع با نیرنگ های مختلف عملاً جوانان را به فساد سوق می دهند، آموزش و پرورش ملی

را آرام آرام تعطیل می کنند تا به جای آن مدارس، مکاتب و دانشگاه های خصوصی بسازند. در مدارس، مکاتب و دانشگاه های خصوصی فرزندان مردمان فقیر جامعه نمی توانند شامل شوند. چون هزینه ی زیادی می طلبد. این درحالی است که فرزندان ثروتمندان در دانشگاه های امریکایی کابل درس می خوانند و یا در خارج کشور. چنین تفاوت غیر انسانی برای من بسیار نگران کننده است. آموزش و پرورش باید ملی شود، وضعیت جوانان دختر به ویژه دشوار تر از جوانان پسر است. علاوه بر بی عدالتی های که رژیم وضع کرده است، سن دست و پاگیر و خشونت در خانواده و بیرون از خانواده آن هارا له کرده است. بسیاری از دختران نمی توانند به دانشگاه ها شامل شوند. چرا که در ولایات شان دانشگاه وجود ندارد، اگر بخواهند به کابل یا دوسه ولایت دیگر که دانشگاه دارند مراجعه کنند یا پول برای اجاره گرفتن خانه ندارند یا خانواده های شان اجازه نمی دهند برای تحصیل به کابل یا محلات دیگر بروند، نبود خوابگاه برای دانشجویان فقیر مشکل لاینحل است. چندین نفر دانشجو دست به دست هم می نهند تا اتاق کوچکی را در محلات حلبی آباد و زاغه نشین شهر اجاره کنند تا بتوانند درس بخوانند. ازدواج و هزینه های پر خرج آن موجب می شود که جوانان نتوانند تشکیل خانواده بدهند. موضوع دیگری که نباید فراموش کرد کم و کیف آموزش و پرورش در دانشگاه ها و مکاتب است. از مجموع آنهایی که واجد شرایط رفتن به مکاتب اند فقط پنجاه درصد آنها می توانند شامل مکاتب شوند. مکاتب ودانشگاه ها از کیفیت عالی علمی، آموزشی و پرورشی بهره مند نیستند. با کمبود اساتید و معلمان متخصص مواجه هستیم. دانشگاه ها و مکاتب تولید و باز تولید علمی مناسب ندارند. نمی توانند نخبه سازی کنند. دانشگاه ها از ایمنی اخلاقی و فیزیکی لازم برخوردار نیستند. دانشجویان دختر به ویژه احساس امنیت کامل نمی کنند. موارد قابل توجهی شکایت از سوی دختران دانشجو نسبت به رفتار ناخوش آیند برخی از اساتید وجود داشته است.

پرسش: در باره ی نیرو های بین المللی چه نظر دارید؟

پاسخ: نیرو های بین المللی به طور کلی به سه کته گوری [دسته] تقسیم می شوند « آیساف»، « ائتلاف»، « ناتو». مردم در مناطق جنوب و جنوب شرق به خصوص به این نیروها به عنوان نیرو های اشغالگر نگاه می کنند. حضور این نیروها نه تنها به صلح و ثبات منجر نشده، که افغانستان وکل منطقه را به خطر جدی جنگ و بی ثباتی مواجه کرده است. نیروهای « ناتو» به ویژه به زور و بدون توافق پارلمان و مردم افغانستان وارد کشور شده اند. حضور ناتو بر خلاف توافقات « بن» هم هست. این نیرو ها در پر جمعیت ترین مناطق ولایات پایگاه گرفته اند تا از مردم در برابر حملات مخالفان شان گوشت دم توپ بسازند. به هیچ قاعده وقانونی احترام نمی گذارند و هرچه می خواهند انجام می دهند. آقای اوپاما از بسته کردن زندان گوانتانامو سخن گفتند: ما ارزشیندن آن شادمان شدیم، آقای اوپاما گفتند دیگر امریکا شکنجه گر نخواهد بود و شکنجه نخواهد کرد؛ بیشترشادمان شدیم. اما می خواهیم به اطلاع آقای اوپاما برسائیم که در میدان هوایی بگرام (۲۵ کیلو متری کابل) چندین زندان و بند وجود دارد که به وسیله ی امریکایی ها اداره می شود. بگرام یکی از بزرگترین پایگاه های ارتش امریکا است. در این زندانها زندانیان شکنجه می شوند، زندانیانی که اکثراً نمی دانند چرا زندانی شده اند. وضع در زندان های امریکایی بگرام، خواجه رواش (میدان هوایی کابل)، شندند (مربوطات ولایت هرات) بد تر از زندان گوانتانامو است. شماری از زندانیان این زندان ها از امریکایی ها تقاضا کردند که به گوانتانامو انتقال داده شوند؛ چرا که وضعیت گوانتانامو را بهتر می دانند. انتقال به زندان گوانتانامو را نوعی آسایش و امنیت تلقی می کنند. حالا خود قیاس کنید، وضع چگونه است؟ مردم از جورج بوش و اداره ی او نفرت داشتند، خواهان محاکمه ی جورج بوش هستند. او را قاتل و جنایتکار جنگی می نامند. از امریکا چهره ی

درخیم، درنده، ستمگر، استثمارگر و بی رحم، ضد دموکراسی و ضد حقوق بشر ارئه داد، شاید تقدیر چنین بود که به دست او (جورج بوش) حجاب ها و پرده ها دریده شود و چهره ی اصلی هویدا شود. با وجود [این] که مردم افغانستان باور ندارند تغییرات زیادی به وسیله ی اداره ی جدید بوجود بیاید باز از پیروزی دموکرات ها بر جمهوری خواهان شاد مان شدند. شهر کابل به يك شهر نظامی در واقع يك پایگاه نظامی مبدل شده است. مردم احساس امنیت نمی کنند. چون ممکن است در جریان حمله ی نیروهای مخالف بر نیرو های خارجی، شهروندان عادی و غیرنظامی به قتل برسند. نیروهای خارجی به خصوص نظامیان امریکا به ساده گی ماشین ها و مردم عادی را حتا در صورت که ترافیک سنگین هم باشد و بالاجبار به فرمان «ایست» یا «حرکت» نتوانند عمل کنند به گلوله می بندند. این عمل وحشیانه بار ها و بارها در شهر کابل و شهر های دیگر به مشاهده رسیده است، عابرین بی گناهی بوسیله ی این نیروها به قتل رسیده اند. چندین بار مردم بی گناه هنگام بر گزاری محافل «سور» و «عزا» مورد حملات نیرو های ائتلاف قرار گرفته به خاک و خون کشیده شده اند. مردم بار ها خواهش کردند، تظاهرات کردند، اعضای پارلمان نیز اعتراض نمودند اگر این نیرو ها خود محل امنیت نیستند باید به مرزهایی که خطر جنگ و جود دارد، بروند و شهر ها را تخلیه کنند، یا در مناطق دور از شهر پایگاه ایجاد کنند، اما هیچ گاه رژیم کابل و مدافعان آن به این خواست گوش ندادند. وضعیت بد تر و دردناک تر از يك وضعیت اشغالی است، در يك کلام ضد انسانی و وحشیانه است. در هر حال این نیرو ها باید کشور ما را ترك کنند، اگر طرح های حزب ما مورد توجه جامعه ی بین المللی و نهاد های موثر بین المللی (در صورتی که مبارزه علیه پدیده ی تروریسم به تعبیر بوش بهانه یی برای اشغالگری نبود) قرار می گرفت، صلح و ثبات تأمین می شد و نیازی به نیرو های اشغالگر نبود. به هر انجام حالا که سران قدرت های امپریالیستی از « تروریسم » حرف میزنند مردم آنها را مسخره می کنند، کدام تروریسم؟ تروریسم با تعریف بوش؟ آنچه در سر زمین های اشغالی و غزه میگردد؟ ابوغریب؟ بگرام؟ جای جنبش های آزادی خواهانه و رهایی بخش ملی کجاست؟ بر کسی پوشیده نیست که به هر حرکت داد خواهانه ی ملی، دموکراتیک و رهای بخش، که منافع سرمایه داری را به خطر بیندازد مهر تروریسم زده می شود. دیگر روشن است که امپریالیست ها می خواهند جهان و منابع نفتی، ثروت های مناطق (حاشیه نشین و جهان پیرامونی) را میان خود تقسیم کنند. برای این منظور از هر وسیله یی استفاده می کنند، حمله بر عراق تجاوز آشکار امپریالیستی بود، چنین است حمله بر افغانستان، شاید فردا حمله به کشور دیگر یا سرزمین دیگر. مضاف بر آن نیرو های بین المللی، با آنکه زیر چتر سازمان ملل، آیساف، ناتو و ائتلاف گرد هم آمده اند، استراتژی و برنامه ی هم آهنگ ندارند. سیاست این نیرو ها يك دست نیست. هر کشور نیرو های نظامی خود را چگونه هدایت می کند که منافع خودش می خواهد. قرار دادن مشکل افغانستان و پاکستان در يك کاسه به این معنا است که استراتژی آمریکا تا اکنون، با وجود حضور آقای اوباما در کاخ سفید، چندان تغییر نکرده است. افغانستان، در نهایت و تداوم نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا، به پایگاه تهاجم و مداخله در امور کشورهای دیگر منطقه مبدل خواهد شد. پرونده های ایران، چین، هند، کشور های آسیای مرکزی (حوزه ی ژئوپولیتیک فدراتیوی روسیه) همچنان برای امریکا باز است. نگاه داشتن افغانستان در وضعیت «جنگ و صلح» فاجعه بار و غم انگیز است. مردم افغانستان از خود می پرسند: در صورتیکه صلح برقرار شود نیرو های خارجی برای ادامه ی حضور خود در افغانستان و منطقه چه دلیل و برهانی خواهد داشت؟ با وجود ادعا های بلند پروازانه ی جورج بوش ریشه های طالبان که در سر زمین پاکستان کاشته شده اند هر روز سبز و سبز تر می شوند.

پرسش: در باره ی انتخابات چه فکر می کنید؟ دموکراتیک و عادلانه بر گزار خواهد شد؟

پاسخ: انتخابات قبلی کاملاً غیر دموکراتیک بر گزار شد در همه سطوح که در يك انتخابات می تواند وجود داشته باشد. کاندیدا ها به جامعه ی بین المللی مراجعه کردند. هئاتی به نام حقیقت یاب توظیف گردید، بیش از ۳۰۰ مورد آشکار دروغ و تقلب به دست آمد، هر کدام یا لاقلاً بیشتر تخلفات می توانست دال بر غیر دموکراتیک بودن و مشروع نبودن انتخابات باشد. متأسفانه با وجود آشکار شدن تخلفات هیچ اقدامی قانع کننده ازطرف جامعه ی بین الملل صورت نگرفت. هم اکنون چند کاندیدا وجود دارد که زیاد هم برای شان تبلیغات می شود، پولدار هم هستند، اما مردم افغانستان آن ها را می شناسند، از آغاز کنفرانس بن به بعد وزیران دولت بوده اند، چگونه می توانند تبرئه شوند. مردم آن ها را عوامل غرب مخصوصاً امریکا و انگلیستان می دانند، هم اکنون نزد مردم قابل سوال اند. پیشا پیش می توان گفت که انتخابات آینده نیز غیر دموکراتیک ونا مشروع بر گزار خواهد شد، عناصر فساد از همین حالا آشکار است. بیش از ۱۴ ولایت افغانستان در گیر جنگ با رژیم کابل و نیروهای خارجی هستند، با چند ولایت که نمی شود انتخابات کرد، باید فرصتی فراهم شود که همه شهروندان واجد شرایط رای دهی بتوانند شرکت کنند. الان که چنین چیزی ممکن نیست، تا ماه اگست (اسد) فرصت زیادی در دست نداریم. در این چند ماه هیچ معجزه ای اتفاق نخواهد افتاد که در آن امکان انتخابات فراهم شود. آیا واقعاً انتخابات خواهد شد یا حوادث دیگری پشت پرده دارد، پنهان از اذهان عامه، پنهان از مردم افغانستان شکل می گیرد، با آقای حکمتیار و طالبان چه خواهند کرد؟ آقای کرزی وضعیت اضطراری اعلان خواهد کرد؟ اصلاً به جای انتخابات لویه جرگه دایر خواهد شد؟ باز با بحث دولت موقت و دولت انتقالی دیگر مواجه خواهیم شد؟ به درستی روشن نیست؛ اما این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت. فراموش نکنیم که در کشور ما بیگانگان تصمیم می گیرند، نه دولت، به معنای واقعی آن. نه ملت داریم و نه دولت ملی. دموکراسی تنها انتخابات هم نیست، عناصر مهم تر دیگری هم وجود دارد که از حوصله ی این گفتگو بیرون است، بماند به موقع دیگر. یکی از عناصر مهم دموکراتیک بودن انتخابات چگونگی تشکیل کمیسیون انتخابات ، وظایف و روش اجرای آن است. آنهایی که در رده های اول جنگ، به خصوص جنگ های داخلی عوامل اصلی بوده اند چگونه می توانند کاندیدای ریاست جمهوری شوند ؟ آنهایی که فرمان، دستور و مشوره داده اند همان قدر مسئول و قابل پرسش اند که مجری های آن. در بحث از عدالت انتقالی هم می توان به آن داده ها مراجعه کرد. توسعه ی سیاسی فقط و فقط در يك نظام عادلانه و دموکراتیک میسر می گردد . نقد نظام ها و کار گزاران آن، باز کردن به سامان و روش مند کینه ها و عقده های سر کوب شده، دادن مجال واقعی و راستین به آشتی و یکدیگر فهمی، مجال دادن برای سلب و ایجاب ها به صورت دموکراتیک، همه و همه عناصر سازنده ی بناهای دموکراسی اند.

پرسش: اگر شما در قدرت باشید و یا اگر انتخابات قبلی را به عنوان کاندیدای حزب تان در آن انتخابات برده بودید مشکل طالبان را چگونه حل می کردید، بالاخره چه برنامه یی روی دست می گرفتید، به چه مسئله یا مسایلی اولویت می دادید؟

پاسخ: فکر می کنم به تلویح یا به تصریح به آن توجه را جلب کرده ام. اولین کاری که می کردم تدوین مبانی نظری نوسازی افغانستان می بود، یعنی چگونه نظامی لازم می داشتیم، سیاست، اقتصاد ، فرهنگ، حقوق زنان، برابری، عدالت، استقلال، حل مسایل ملی، ایجاد جنبش های اجتماعی زنان، جوانان، عدالت انتقالی و غیره بر چه پایه های تئوریک باید بنا می شدند، در تئوری و عمل به آزادی، برابری و برادری احترام می گذاشتیم. به آن می رسیدیم به آن باور می کردیم. ثانیاً به تامین امنیت اولویت می دادم به ایجاد حسن همجواری و همزیستی عادلانه با کشور های منطقه، چرا که در صلح می شود سرزمین را آباد کرد. از اولویت های بسیار مهم دیگر راه اندازی جنبش سواد آموزی بود، مبارزه با بی سوادی،

محبوبی سوادى به عنوان امر ملى. از آمريكای لاتين گرفته تا آسيا اين نمونه ها را داشتيم- ضرورت مبارزه با بى سوادى را. ايجاد جنبش هاى زنان، توانمند كردن زنان نيز برايم اولويت داشته و مى داشت. در واقع در همه ي عرصه ها دست به تغيير ساختارى مى زديم .

اما طالبان؟ در مورد حركتى به نام طالبان مقالات و كتاب هاىي نوشته شده كه بايد خوانده شوند، تحليل در چه سطحى صورت گرفته؟ نخست بايد گفت حركت طالبان يك حركت اسلامى است: حركتى با قرائتى كلاسيك و دگم از اسلام ، حركت معطوف به « تكليف» و نه « نتيجه» در متن همان قرائت. نگاه طالبان نيز نوع ديگرى نگاه كردن به دين و شريعت است. تفاسير و قرائت هاى مختلف و متفاوتى از دين به طور كلى و از اسلام به طور خاص در اختيار داريم. مظاهر و مصداق بيرونى اين گونه ها يا تنوع تفاسير را در حركت ها و جنبش هاى اسلامى مشاهده مى كنيم؛ نه تنها در سطح بين المللى ، كه در كشور خودمان.

ويژگى ها، عادات و شماری از رسم و رسوم و فرهنگ قبيلوى نيز در آن ديده گاه و آن نوعى قرائت طالبانى نيز جلوه ي آشكار دارد. تبعيض داشت ها و برترى طلبى قومى، زباني، مذهبي نيز عنصر ديگرى است، عقب ماندگى عمومى هم عنصر و عامل ديگرى مى باشد كه مى بايد در سطح تحليلى كلان در نظر گرفته شود. سطح رشد اجتماعى ، سياسى، فرهنگى و اقتصادى افغانستان، سواد، كم سوادى، بى سوادى، موقعيت زنان و غيره.

بدنه ي اصلى حركت طالبان را هموطنان پشتون تشكيل مى دهند، اما از شماری اقوام ديگر نيز مردمانى در اين حركت حضور دارند، چون پشتون ها اكثريت اين حركت را تشكيل مى دهند، طبعاً اقتدار اصلى و فرماندهى در اختيار پشتون هاى اين حركت قرار دارد. از ميان اقوام غيرپشتون حضور تاجيك ها و اوزبك ها البته بيشتر به چشم مى خورد.

از نظر طبقاتى طالبان متعلق به اقشار و لايه هاى ميانه و به بيان ديگر « پابتي» هاى اقوام، منجمله پابتي هاى لايه هاى فقير پشتون اند. درسى سال پسين هيرارشى يا سلسله مراتب قدرت در افغانستان دچار جابجايى هاى شديد شده است. مجاهدان و مبارزان جوان سلسله مراتب سنتى را در هم شكسته اند، نفرت نسبت به لايه هاى بالاي اجتماعى را در حركت ها و جنبش هاى اجتماعى و سياسى و منجمله خود حركت طالبان مى توان مشاهده كرد. پس عقده هاى طبقاتى نيز در آن وجود دارد. طالبان بر ضد نيرو هاى خارجى مسلحانه مى رزمند در اين رزم به هيچ قاعده و قانون مدنى يا كنوانسيون هاى بين المللى مربوطه اعتنا نمى كنند . به حقوق بشر احترام نمى گذارند يا باور ندارند. اعلاميه ي حقوق بشر را اساساً مربوط به كفار مى دانند. نسبت به آنچه انجام مى دهند بى پروا هستند. دست بريدن و گردن زدن امر عادى است، آنرا تكليف دينى خود در جهاد عليه كفار يا عوامل كفار تلقى مى كنند . برخورد شان نسبت به حقوق زن كه نياز به گفتن ندارد. زنان جايى در نظام طالبان ندارند.

پرسش: آیا طالبان من حيث المجموع، عوامل ويا جواسيس پاکستان يا بيگانگان هستند؟

پاسخ: به نظر من نه! بيگانگان، از حركت آن ها استفاده يا سوء استفاده مى كنند؟ مى شود گفت بلى! طالبان در مسير هاىي كه قدرت هاى بزرگ منافع خود را مى بينند، مورد استفاده قرار مى گيرند. آیا خود بر اين جريان ها آگاه اند؟ اگر آگاه باشند كادر رهبرى آن ها مى تواند بازى دو سويه انجام دهد: به ما كمك كنيد، ما عليه دشمن مشترك مبارزه مى كنيم، اين چيز عجيبى نيست. مگر مجاهدين حتا خوش نام ترين آن ها براى توجيه و تطبيق اهداف خود، مبارزه عليه ارتش اشغال گر شوروى از كشور هاى غربى و كشور هاى مخالف اتحاد جماهير شوروى پول وسلاح دريافت نمى كردند؟ من در باره ي سلامت و ملامت

این دو جریان و اهداف آن‌ها داوری نمی‌کنم. فرم کار را دارم نگاه می‌کنم. تازه جز مورد پاکستان مورد کمک رسانی های دیگری به آن‌ها چندان مشخص نیست. کی به طالبان پول و اسلحه می‌دهد؟ آیا اسلحه همان اسلحه‌ی است که از مجاهدین از پاکستان به دست آورده‌اند؟ آیا تمام پول آن‌ها از راه فروش مواد مخدر به دست می‌آید؟ همه این‌ها می‌تواند باشد. اما می‌باید تحقیقات گسترده‌تر و مستندتر انجام بیاید.

این دیگر روشن است که طالبان یکجا با حزب اسلامی یا جدا از هم و اما به موازات هم علیه نیروهای خارجی می‌جنگند. هر بار هم هر کدام مسئولیت این یا آن عملیات نظامی یا انتحاری را می‌گیرند. ممکن است در سطح دیگری با نیروهای خارجی هم گفتگو داشته باشند در سطح رده‌های بالا. اجلاس سعودی یکی از نمونه‌های آن است.

پرسش: ماهیت جنبش طالبان چیست؟

پاسخ: آیا یک جنبش ملی است، یک جنبش دموکراتیک است، یک حرکت ملی-اسلامی است؟ آیا میان «ملی بودن» و «دموکراتیک بودن» اختلاف و تفاوت وجود دارد؟ آنچه مسلم است این جنبش هر چه باشد دموکراتیک نیست، ملی و آزادیبخش به مفهوم مدرن آن هم نیست. بیشتر یک حرکتی است، با همان ویژگی‌های که بر شمردیم و تعریف شده با ارزش‌های طالبانی. یک جنبش آزادیبخش ملی مدرن در بدترین حالت هم یک سری اصول ملی، ارزشی، اخلاقی و بین‌المللی را رعایت می‌کند، به ارزش‌هایی که در اعلامیه‌ی حقوق بشر مندرج است ارجح می‌گذارد، با نیروها، احزاب و حرکت‌های ملی و دموکراتیک به خاطر به ثمر رساندن جنبش و تحقق اهداف آن گفتگو می‌کند، اهل تسامح و مدارا می‌باشد، به پلورالیسم عقیده‌ی سیاسی احترام می‌گذارد، برای دیگر اندیشیان حق و مجال و میدان می‌دهد تا بر نامه‌های خود را مطرح کنند. دوستان و مخالفان زیادی از من سوال کردند که شما (لطیف پدرام، رهبر حزب کنگره‌ی ملی) «ضد خارجی‌ها هستید و شما این کشورها را اشغالگر می‌گوئید»، خواهان خروج آن‌ها از افغانستان هستید، پس چه فرقی بین شما و طالبان وجود دارد؟- بارها پاسخ داده‌ام، از خیلی موضوعات دیگر که بگذریم به دو دلیل: هم روش ما متفاوت با روش طالبان است و هم نتیجه‌ی که از مبارزات حق طلبانه، دموکراتیک و آزادی‌بخش کنگره‌ی ملی افغانستان در نظر داریم، نیز نگاه ما به حقوق بشر و حقوق زنان. نتیجه‌ی که می‌خواهیم به دست بیاوریم همانا برقراری دولت ملی، دموکراتیک، دولت فاقد ستم و استثمار است. روش ما مبتنی بر خشونت نیست، مبتنی بر رأی مردم است. اعمال خشونت بار و غیر مدنی را تجویز نمی‌کنیم، با وجود این شناخت و آگاهی بر این که بسیاری از طالبان برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر از سر زمین شان صادقانه می‌جنگند، نفوذ عوامل بیگانه را در دستگاه رهبری آن‌ها منتفی نمی‌دانیم اما آن عوامل بیگانه «نفوذی»‌های خوب‌اند یا بد، واقعاً می‌خواهند کمک کنند یا دامی‌اند تنیده شده برای رفتاری مردم ما و سرزمین ما؟ این بحث بماند.

پرسش: با این جریان چگونه باید روبرو شد؟

پاسخ: طرح اینجانب و کنگره‌ی ملی افغانستان این است که جنگ، بمباران، فرستادن نیروی نظامی، افزایش نیروهای نظامی برای خاموش کردن یا متوقف کردن حرکت طالبان یا هر حرکت احتمالی دیگر از این قماش یا جنس دیگر، راه حل نیست. بارها گفته‌ایم، کنفرانس داده‌ایم، اعلامیه منتشر کرده‌ایم؛ راه حل همان «راه فدرال» است. ما نمی‌توانیم، من نمی‌توانم شاهد کشتار هموطنان پشتونم، و بمباران‌ها، و عملیات نظامی نیروهای اشغالگر باشم. افغانستان سرزمین مشترک همه ما است. در دفاع

از آن‌ها ما مسئولیت داریم باید جلوی کشتار مردم بیگناه را بگیریم، کودک شیر خوار یا طفلی شیر خوار که در بغل مادر خود، در هلمند، یا کندهار، یا بکتیا، یا شولگره آماج حمله‌ی نیروهای اشغالگر قرار می‌گیرد، به قتل می‌رسد، زیر دیوار می‌ماند، نه پشتون است، نه تاجیک، نه اوزبک، نه هزاره و نه... فرزند افغانستان است، گناه او چیست. بگذارید در شرق و غرب، شمال و جنوب مردم روئسای فدرال خود را انتخاب کنند. اگر به طور مثال آقای حکمتیار، یا آقای ملا محمد عمر یا X یا Y به هر دلیلی رأی می‌گیرند، مردم آن‌ها را انتخاب می‌کنند، بر نامه‌ها شان را در مناطق خود، در مناطق پشتون نشین قبول دارند، انتخاب شوند. به جای جنگ و بمباران، که می‌تواند در نهایت به یک جنگ سرتاسری تبدیل شود بهتر است مردم در ایالت خود در چارچوب یک سیستم فدرال حق قانون گذاری، و اختیار عمل داشته باشند، مشروط بر این که ایالتی بر ایالتی تهاجم نکند و جنوب به شمال و شمال به جنوب حمله ور نشود. راه حل‌ها دقیقاً سنجیده شود. باور دارم اگر یک سیستم فدرال به وجود بیاید آن شرط‌ها هم اجرا خواهند شد، آن راه حل‌ها هم بدست خواهند آمد. در هر صورت برای طالبان و حضور آن‌ها در دولت باید در یک چارچوب، یک سیستم فدرال راه حل پیدا کنیم. این خود یک نوع الترناتیف سازی برای تامین صلح و ثبات در مناطق تحت کنترل طالبان و تقسیم آن‌ها (طالبان) به واحد‌های کوچک تر قدرت و اقتدار می‌باشد. در غیر آن افغانستان با خطر تجزیه مواجه خواهد شد، چیزی که کنگره‌ی ملی با آن مخالف است. تسلیح آدم‌های تند رویی مثل بیت‌الله مسعود و تسلیح نیروهای تند رو در سوات و مناطق قبایلی خبر خوشی برای افغانستان نیست. جنگ و بی‌ثباتی با توان مضاعف به سوی سرزمین ما گسترش داده می‌شود، و آنکه با خطر تجزیه رو برو خواهیم شد.

با وجود این تمهیدات و عمل به این اصل که به خاطر ختم جنگ می‌باید راه گفتگو با طالبان و نیروهای مسلح مخالف باز شود؛ و اگر مردم در جنوب آن‌ها را دوست دارند و می‌خواهند انتخاب کنند در بلند مدت باور نداریم و مصلحت کشور نیست آن مناطق در تحت سلطه و نظام طالبان در عقب مانده گی نگه داشته شوند و کوشش برای دموکراتیزه کردن زندگی در آن ولایات تعطیل شود؛ آن مناطق هم می‌باید در مسیر زندگی مدرن قرار بگیرند؛ تازه صد در صد معلوم نیست مردم جنوب خواهان برنامه‌های طالبانی هستند یا نه؟ می‌باید به رأی آن مردم مراجعه شود، واقعا چه می‌خواهند؟

طالبان صرفاً جریان ایدئولوژیک نیستند، حرکت سیاسی، نظامی اند و استفاده از هزاران مدرسه‌ی دینی در پاکستان و مناطق سرحدی تولید و باز تولید می‌شوند، هنوز آقای ملا ضعیف و آقای متوکل (از رهبران ارشد طالبان) از سلامت پندار، گفتار و کردار خویش دفاع می‌کنند رابطه با جنبش القاعده و ضرورت تحکیم آن را نوع انترناسیونالیزم اسلامی تلقی می‌کنند؛ و اینکه آقای ملا عمر رهبر و امیر طالبان را شخصیت معتدل و میانه رو می‌دانند باورمند، مصر و صریح اند. و آنکه این پرسش مطرح است که بی‌نگاه انتقادی به گذشته و پوزش طلبی از اعمال ناشایسته‌ی خویش، بدون کوچکترین تغییر در موضع گیری‌ها و اعاده‌ی حیثیت از قربانیان با برگزاری و در «کمیسیون‌های حقیقت یاب» چگونه می‌توان به صلح، ثبات و آشتی ملی رسید؟

پرسش: درباره‌ی عدالت انتقالی و ضرورت آن در افغانستان چه نظر دارید؟

پاسخ: اکثریت قاطع مردمان افغانستان، و شاید مردمان منطقه که آگاهی کافی در باره‌ی «دادگاه بین‌المللی جنائی» یا خود مفهوم عدالت انتقالی ندارند خیال می‌کنند، عدالت انتقالی به معنای برگزاری دادگاه‌ها به منظور انتقام جویی و به راه اندازی محاکمه‌ها، زندانی کردن‌ها و به جوخه‌ی اعدام سپردن‌هاست. نه خیر چنین چیزی نیست. تطبیق عدالت انتقالی معطوف به ایجاد زمینه‌های آشتی ملی بر پایه‌ی باز شدن عقده‌ها و گشودن باب گفتگو - خود بیانی به منظور یافتن راه‌های آشتی ملی و احترام گذاریدن

به قربانیان و خانواده‌ی قربانیان است، عدالت انتقالی به منظور فراخواندن و زمینه‌سازی برای حضور «حافظه‌ی جمعی و تاریخی» مردم است؛ به این حضور (حضور حافظه‌ی جمعی) و فراخوانی و گشوده شدن حقایق به سوی یکدیگر می‌خواهیم از قربانیان اعاده‌ی حیثیت شود، و نیز درسی باشد تا مردم با بازخوانی آن بار دیگر گرفتار جنگ و خشونت نشوند و از انجام جنایات جلوگیری کنند؛ درنهایت ناظر بر منظور صلح، ثبات، آشتی و همزیستی مسالمت‌آمیز در داخل یک کشور است. آفریقای جنوبی نمونه‌ی بارز عدالت انتقالی است. «کمیسیون‌های حقیقت‌یاب» داریم که به وسیله‌ی پاک‌ترین و صالح‌ترین و خوش‌نام‌ترین شهروندان و شخصیت‌های سیاسی، ملی، مذهبی کشور رهبری می‌شود. کمیسیون حقیقت‌یاب کمیسویی برای باز شدن عقده‌ها و کینه‌ها، اعترافات صادقانه به اشتباهات و گناهان و پوزش خواستن از قربانیان و خانواده‌ی قربانیان است. چرا خطر برگشت دوباره‌ی طالبان به قدرت وجود دارد؟ یک دلیلش این است که حافظه‌ی تاریخی نداریم، حافظه‌ی جمعی نداریم، اگر اشتباهات دولت تره‌کی، امین و... نقد می‌شد و در اختیار مردم قرار می‌گرفت، اگر اشتباهات گروه‌هایی که بعد از آن رژیم و دولت به قدرت رسیدند آفتابی می‌شد، اگر عدالت انتقالی جاری می‌گردید، مردم امروز موافقت نمی‌کردند که طالبان به همین سادگی به قدرت برگردند. حد اقل این است که همه‌ی این رژیم‌ها، حداقل از زمان ظاهرشاه به بعد می‌بایست مورد داوری کمیسیون‌های حقیقت‌یاب قرار می‌گرفتند و می‌بایست عدالت بر همه‌ی آن‌ها جاری می‌شد، اشتباهات و جنایات انگشت‌نما می‌گردیدند، در آن صورت همه قدرت‌ها متوجه اعمال خود می‌شدند چراکه می‌دانستند روزی مورد باز پرس قرار می‌گیرند و مجبور می‌شوند در برابر مردم به اشتباهات خود اعتراف نمایند، و خواهان بخشایش شوند. تطبیق عدالت در واقع اعاده‌ی حیثیت قربانیان و خانواده‌ی قربانیان است. اگر می‌خواهیم درس بگیریم باید عدالت انتقالی در افغانستان تطبیق شود، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب یک چنین جایگاهی می‌باشند، در دساتیر دینی و عرفی مان هم داریم، لذتی که در «عفو» است در «انتقام» نیست. یقین داریم که قدرت بخشندگی در افغانستانی‌ها زیاد است، دشمن و قاتل خود را هم توانسته‌اند ببخشند. این مردم (مردم افغانستانی) روح بزرگ و سعه صدر دارند. مهم این است که درس‌ها تاریخ‌مند (Historizätit) شوند تا آیندگان آن‌ها را به درستی و روشنی بتوانند بخوانند و پند بگیرند.

پرسش: آینده را چگونه می‌بینید؟

پاسخ: «جهانی‌میان‌بیم و امید» (سخن‌تیبورمنده) و در نهایت بدبینی (پسیمیسیم) همچون جهنم (دانته الیگیری): «ای کسانی که از اینجا می‌گذرید امید‌های خود را به دور افکنید!» هفت سال از توافقات بن می‌گذرد. اجلاس «بن» اجلاس نا موفق! با خدمات اندک و خیانت‌های بزرگ: سلب آزادی و استقلال افغانستان. اکثریت مردم افغانستان و بسیاری از کارشناسان داخلی و خارجی به این باورند که رژیم کابل و ائتلاف بین‌المللی در امر تحقق اهداف مطرح شده در کنفرانس «بن» شکست خورده‌اند، چیزی باقی‌نمانده یا در اختیار ما نیست؛ جز یک دولت ناکام و سرافکندگی کشوری که آزادی و استقلال ندارد، اگر از یک تعبیر «گوت» استفاده کنیم، روح و معنویت ما را گرفته‌اند تا مشتی ابزار دروغین در اختیار ما بگذارند. افغانستان به گره‌گاه بیباکانه‌ترین رقابت‌های اعضای ائتلاف در واقع رقابت‌های نئولیبرالیستی و فرا نئولیبرال در راس ایالات متحده‌ی آمریکا مبدل شده است. جهانی‌سازی سرمایه‌داری باعث بوجود آمدن قانون‌های مختلف و متضاد گردیده است. در مبارزه علیه امپریالیسم باید به همه‌ی این قانون‌ها و پتانسیل‌ها توجه کنیم در این مبارزه‌ی دادخواهانه به همبستگی قانون‌های مختلف، گفتگو میان خلق‌های محروم قاره‌ها و دیالوگ و همبستگی بین‌المللی ضرورت داریم. نیروهای ضد امپریالیستی، نیروهای آزادی‌خواه و ضد اشغالگری باید صدای یکدیگر را بشنوند. از کارگران و

زحمتکشان، لایه های میانی و تهی دست گرفته تا کلیسا های شورشی « و متفکران و مبارزان نو اندیشی دینی»، جنبش های سیاسی و اجتماعی زنان، جوانان، دانشجویان، سبز ها و غیره و در نهایت همه نیروهای ضد امپریالیستی می باید متحدانه عمل کنند. به مسایل و مصایب مان نه صرفاً در چهارچوب ملی که در متنی به این گستردگی باید نگاه کنیم، افغانستان تافته ی جدا بافته ی از این جهان نیست. رقابت های امپریالیستی نه تنها مشکلات افغانستان را حل نکرد که وضعیت را پیچیده تر ساخت، افغانستان از نظر کشت و تولید مواد مخدر در صدر همه کشور ها قرار دارد. امنیت به صورت بی سابقه یی به وخامت گرایده، جنگ به پایتخت (کابل) رسیده است. مردم زیر کمر بند فقر زندگی می کنند، فساد اداری در تاریخ افغانستان این گونه سابقه نداشته است، کار و اشتغال وجود ندارد، نه تنها افغانستان که کل منطقه به خطر جنگ و بی ثباتی مواجه شده است. طبقات و اقشار تهی دست تهی دست تر شده اند، اقتصاد جنگی، مافیای مواد مخدر و استثمار بی رحمانه و آشکار در متن آنچه به نام بازار آزاد می نامند طبقات فرو دست، کارگران، زحمتکشان، معلمان و اقشار و لایه های میانی را به بی نوایی مطلق گرفتار ساخته است. تظاهرات سراسری و گسترده ی آموز گاران در سال گذشته بیان آشکار مخالفت مردم بر ضد سیاست های امپریالیستی، دلان و کار گزاران داخلی و ناکار آمدی نظام بود. گردهم آیی دومی که زیر نام «تضمین موفقیت» با سر پرستی آقای خلیل زاد نماینده ی ایالات متحده ی امریکا در سازمان ملل برگزار شد، اوج سر افکنده گی، خفت و شکست ملی بود - تکرار کوشش های ناکامی فرانواستعماری .